

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در بحث تزاحم مرحوم آقای نائینی اختیارشان بر این شد که تنافی بین دو دلیل به لحاظ مقام امتثال و عمل و اگر به لحاظ مقام جعل باشد آن را اصطلاحاً تعارض گفتند، بعد از بیان اقسام تزاحم هم متعرض شدند به مرجحات باب تزاحم که عرض کردیم مرحوم آقای آقازیا چون تزاحم را به آن معنا نگرفتند ایشان از او به عنوان نتایج باب تزاحم، حالا ایشان مرجحات، این مرجحات را در مقابل مرجحات باب تعارض چون باب تعارض مرجحاتش بیشتر به مقام اثبات بر می گردد اما در باب تزاحم واقعی است، اثباتی نیست.

بعد مرحوم آقای، دیگه چون بنا شد عبارت ایشان را بخوانیم، البته ایشان در این جا تفصیل کامل ندادند، البته عرض کردم در مباحث جلد اول به قول ما ها ایشان در آن جا مفصلاً در بحث ترتب و آن جاها به یک مناسبتی مفصل این پنج تا را آن جا توضیح دادند، مرجحات باب تزاحم یکیش إذا كان أحد المتزاحمين مضيقاً و الآخر موسعاً مثل فرض کنید ازاله و نماز موسع باشد

فان المضيق يقدم علی الموسع

مرحوم آقازیا از این راه وارد نشدند، بحث عجز و قدرت و از این راه که دنبال غرض مولی هستیم، ما باید حفظ غرض مولی را بکنیم و غرض مولی در هر دو موجود است، اگر یکی مضیق و موسع باشد حفظ غرض به این است که اول مضیق انجام داده بشود و بعد موسع، ایشان از این راه وارد شدند دیگه تکرار نمی کنیم

و منها: ما إذا كان أحد المتزاحمين مشروطاً بالقدرة الشرعية دون الآخر

آن یکی دیگه مشروط نباشد، عرض کردیم یک اصطلاحی است در کلمات علمای متأخر ما زیاد آمده و آن این که اگر قدرت در لسان دلیل اخذ شده باشد این اسمش قدرت شرعی است و اگر در لسان دلیل نباشد قدرت، این حکم عقل است که انسان قادر باشد،

تکلیف عاجز صحیح نیست و قدرت شرط تکلیف است که همین اخیر راجع به شرطیت قدرت یک مقداری صحبت کردیم، آن وقت این بیشتر در مثل استطاعت مثالی که زدم الله علی الناس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلا، این استطاعت را قدرت شرعی گرفتند، چرا؟ چون به هر حال اگر ما در آن مسئله نظرمان به اعمال حج باشد خب قدرت در هر عملی شرط است، نماز هم قدرت می خواهد، روزه هم قدرت می خواهد، حج هم همین طور.

اگر مرادم سفر کردن است یعنی مراد این باشد که این واجب یک خصلتی دارد که توش سفر دارد به خلاف واجبات دیگه پس برای شما سفر برای حج واجب است، خب آن هم قدرت می خواهد چه فرق می کند، حالا خود عمل را حساب بکنیم قدرت می خواهد، خود سفر را حساب بکنیم قدرت می خواهد پس از این که می آید می گوید من استطاع الیه سبیلا، این معلوم می شود که یک نوع استطاعت خاصی و قدرت خاصی مطرح است مثلاً این که پیاده پاشود برود با زحمت نه، مثلاً وسیله داشته باشد حالا زمان ما هواپیما، یک زمان ماشین، یک زمانی اسب، الاغ، هر راهی که بوده، وسیله داشته باشد، در راه گدایی نکند مثلاً من باب مثال، در راه غذا داشته باشد، زندگی خودش را بگذراند، خب بالاخره از خانه و زندگیش دور می شود خود سفر برای انسان متاعبی دارد بتواند تحمل بکند، سلیم باشد، سالم باشد، در زمان سابق راه ها توش دزد بود، نا امن بود، راه امن باشد الی آخره، می رود سفر پنج ماه شش ماه در سابق عرض کردم آقای بجنوردی می فرمود از بجنورد ما تا حج می رفتند هفت ماه رفتن و هفت ماه هم برگشتن، چهارده ماه طول می کشید، خب بالاخره این چهارده ماه زن و بچه و زندگی را گذاشتند و هم لوازم زندگی آن ها را تامین کردند هم آسایش آنها، هم مسئله خدای نکرده دزدی چیزی برای آن ها پیدا نشود، علی ای حال این استطاعت وقتی گرفته شد لذا بنایشان این است که این قدرت باید قدرت شرعی باشد آن وقت در موارد دیگه هم مثلاً فلم تجدوا نداریم، این که ظاهرش وجدان است لکن با مجموعه شواهد یعنی فلم تقدروا علی ماء، لم تجدوا به معنای، اگر در لسان دلیل قدرت، آن وقت در باب دین دارد إن کان یقدر علی اداء، در روایت دیگه ما داریم، فقط ادله قدرت شرعی منحصر به آیه حج نیست، آیه تیمم هم هست بنابر این که لم تجدوا به معنای لم تقدروا باشد، در روایات دیگه هم یقدر داریم، کلمه یقدر، می گویند هر جا قدرت در لسان دلیل اخذ شد آن جا قدرت شرعی است چون طبیعتاً انسان

باید قادر بر تکلیف باشد اما اگر اخذ نشد آن جا قدرت عقلی است مثل اقم الصلوة، مثل کتب علیکم الصیام، در این جا قدرت اخذ نشده، چون اخذ نشده پس بنابراین قدرت در این جا قدرت عقلی است، آن وقت این ها یک فوارقی بین قدرت عقلی و قدرت شرعی گذاشتند، یکی از فوارق مهم بین قدرترین اگر شک در قدرت شد اگر قدرت عقلی باشد احتیاط جاری می شود، اگر قدرت قدرت شرعی باشد براءت جاری می شود، این هم یکی از فوارق مهم بین قدرت عقلی و قدرت شرعی است چون در قدرت شرعی تکلیف منوط به آن است، شک می کند این تکلیف آمده یا نه براءت جاری می کنیم تا ثابت بشود اما در باب قدرت عقلی تکلیف هست چون عقلی است آنی که بهش در لبش قید می زند عجز، اگر رسید به مرحله عجز دیگر تکلیف ندارد، تا نرسیده به مرحله عجز باید انجام بدهد اصطلاحاً احتیاط، یکیش هم این جا در باب تزاحم، اگر یکیش قدرت عقلی بود مثلاً انفاق و عاشروهن بالمعروف مثلاً، آیه مبارکه در باب زن و زندگی خانوادگی این عاشروهن بالمعروف قدرتش در آن عقلی است و من استطاع الیه سبیلاً قدرت شرعی است، حالا اگر بخواهد حج برود این متعارف با زندگی این خانواده نیست، این خانواده در فشارند، در یکیش قدرت شرعی است و یکیش قدرت عقلی است، آیا این جا بماند و زن و بچه اش را اداره بکند یا حج برود، این جا می گویند نه بماند و زن و بچه را اداره بکند چون در این جا قدرت این قدرت عقلی است، آن قدرتش قدرت شرعی است، قدرت شرعی چون جمع می شود با لسان ادله یعنی اگر کسی به لحاظ زن و بچه در فشار افتاد دیگر استطاع الیه سبیلاً نیست، من استطاع الیه سبیلاً این دیگر استطاعت سبیل ندارد نمی تواند سفر بکند چون زندگی و زن و بچه اش در خطرند، عاشروهن بالمعروف را نمی تواند انجام بدهد، حفظ اولاد و زندگی و بچه ها را نمی شود بکند.

پرسش: قدرت شرعی چه حد است؟

آیت الله مددی: به حسب لسان دلیل، یکیش هم همین است، محدود است لذا خوب دقت بکنید فارق اساسیشان این است در قدرت شرعی باید قدرت احراز بشود تا آن تکلیف بیاید، در قدرت عقلی لازم نیست قدرت احراز بشود، عجز که آمد مانع است، لذا این ها خیلی با همدیگر فرق پیدا می کنند.

پرسش: اصلاً ممکن است قدرت تکوینی در لسان دلیل اخذ بشود

آیت الله مددی: اگر اخذ شد معلوم می شود نکته ای دارد چون بدون اخذ که عقل می گوید این را، این ها حرفشان این است، اگر بدون این که در لسان دلیل بگویند یقیناً قدرت که دخیل است خب، اگر آمد گفت یقیناً نکته ای دارد و إلا چرا گفت یقیناً بالاخره هر تکلیفی باید قدرت باشد، این خلاصه مباحثی که حضرات در این جهت

و منها: ما إذا كان لأحد المتزاحمين بدل اضطراری دون الآخر

مثل این که آب خوردن آبی باشد برای خوردن یا برای وضو، یک کسی تشنه است به او بدهند یا وضو بگیرد، خب وضو بدل دارد، تیمم، بدهند به آن کسی که به اصطلاح الان گرفتار است او مصرف بکند و به جای او این آقا تیمم بکند

و منها: ما إذا كان ظرف امتثال أحد المتزاحمين مقدماً على ظرف امتثال الآخر

همین مثال دیروز، تزاحم طولی مثلاً الان یا امروز می تواند وضو بگیرد یا فردا، یک روزش عاجز است، خب می گویند اول امروز چون الان فعلی است، قدرت داری، الان بگیر اگر عجزی پیدا شد مال فردا، نه این که امروز نگیر فردا بگیر

و منها: ما إذا كان لأحد المتزاحمين أهم من الآخر؛

یکیش اهمیت بیشتری داشته باشد مثل حفظ جان و حفظ مال و این جور چیز ها، عرض کنم البته این ها خودش یکی یکی، این ها هیچ کدامش نکته خاصی در روایاتی، دلیلی چیزی نیامده، این نحوه جمعی است که حضرات بین متزاحمین کردند و خیلی ها هم هستند، البته خیلی هایش را نمی دانم، عده ای هستند چون این حرف ها را می دانید که حساب کتاب ندارد، عده ای هم هستند که معتقدند این پنج تایی که ایشان فرمودند فهذه الامور الخمسة این پنج تا مرجعش در واقع به یکی است و آن اهمیت است، احدهما اهم باشند پنجمی که ایشان فرمود همین یکی منشأ تمام آن هاست، یعنی یکیش بدل داشته باشد و بدل نداشته باشد، آنی که بدل ندارد اهم است، نکته نکته اهمیت است، ما با مراجعه به مجموعه ادله تشخیص می دهیم این اهم است، راه تشخیص اهمیت این است که اگر مثلاً من باب مثال مثل همان معاشره به معروف، حفظ زن و بچه و حج، می گوئیم ما احساس می کنیم حفظ زن و بچه مقدم است و

لذا ایشان می گوید این جا قدرت عقلی است آن شرعی، نه نکته قدرت عقلی و شرعی نیست، نکته نکته اهمیت است، وقتی زن و بچه انسان در خطر است انسان زن و بچه را ول کند که حج می خواهد برود، از آن ور هم در حج گفته استطاع الیه سبیلا، این چجور استطاع الیه سبیلا، روشن شد؟ پس بحث این نیست که در این جا قدرت شرعی است یا عقلی، این تحلیل قدرت شرعی و عقلی خیلی جواب نمی دهد، نکته فنی این است، وقتی یکی قدرت عقلی شد می شود اهم، آن یکی چون خودش گفته استطاع، ببینید استطاع، می گوید من الان زن و بچه ام در خطر است، بخواهم حج بروم این وضع زن و بچه در خطر است پس الان أنا لا استطیع إلیه سبیلا، این خود این مطلب که باید حفظ آن بشود این نکته اش آن است نه نکته اش این که باید قدرت عقلی باشد یا شرعی باشد به هر حال این هم راهی بود که مرحوم آقای نائینی تشریف بردند و انجام دادند و فرمودند، عرض شد حالا من مطالب را جمع بکنم، فقط نقل کلام بود.

پرسش: همین مطلبی که ایشان گفت (مبهم ۵۰:۱۱)

آیت الله مددی: چون آن فعل تکلیف هست، فعلی شده، قدرت دارد الان

پرسش: اهم می شود؟

آیت الله مددی: بله خب، نه این که اهم است یعنی نکته اش اصلا نوبت به این بعدی نمی رسد یعنی نکته ای ندارد که الان ترک امتثال بکند امروز روزه نگیرد، الان می بیند، خب فردا که شد فردا می بیند قدرت داشت می گوید، به قول آن آقا نداشت نمی گوید این هم راجع به این مطلبی که مرحوم آقای نائینی فرمود.

در این مبحثی که شد دو سه تا نکته الان باید مورد بررسی قرار داد بعد از این که دو تا کلام را خواندیم، تقریباً آنی که الان متعارف است در حوزه های ما همان کلام نائینی است که تزامم را به باب امتثال زدند و تعارض را به باب تشریع زدند و عرض کردیم این بعد ها یک مقداری حتی توسعه بیشتری پیدا شد و چون آمدند گفتند باب امتثال، اصولاً وظیفه عبد است، خوب دقت بکنید، اصلاً در محدوده دائره مولا نیست باب امتثال و مخصوصاً روی آن بیانی که ما عرض کردیم، روی آن مراحلی که ما عرض کردیم مبادی

حکم در اختیار مولاست، خود جعل در اختیار مولاست، رسانه ای کردن و کیفیت رسانه ای و انبیاء و اولیا را فرستادن وظیفه مولاست، آن مسئله تنجز هم بین عبد و مولا می دانند در بحث کبرایش، صغرایش وظیفه عبد است، این وظیفه عبد است تشخیص این که آب است یا شراب است و یا بول است و اما کبرایش را به چه وسیله ای؟ عده ای می گویند کار عبد است، عده ای می گویند نه، بین مولا و عبد است، عده ای هم مولا می دانند إلی آخر، آن یکیش یکمی هم گیر دارد اما امثال که محور آخر است این را در اختیار عبد می دانند، عرض کردم این بحث جز مباحث اساسی کار است و لذا مشکلاتی که، خوب دقت بکنید از نظر قانونی، از نظر حقوقی، مشکلاتی که در باب امثال پیدا می شود به جعل نمی رسد، در جعل تاثیرگذار نیست، مثلاً اگر شما خواستید در زمین غصبی نماز بخوانید آنی که جعل کرده این بود، نماز بخوان غصب نکن، این جعلش این بود، شما آمدید در زمین غصبی نماز خواندید، این مال شماست، مال امثال است، یکی از راه ها، یکی خب راهش این است که دیروز خواندیم در کلمات نائینی تراحم و تعارض، یکی از راه های اساسیش این است یعنی یکی از نکته های اساسی که در باب اجتماع امر و نهی است این است که این مکلف است که بین این دو تا جمع کرده، در مقام امثال، مقام امثال تاثیر در مقام جعل ندارد، اصولاً مقام امثال صد در صد در اختیار عبد است و لذا این منجر به این شد که اصلاً این بحث هایی را هم که باز مرحوم نائینی فرمودند و قدرت، اصلاً کلاً دیگره این بحث را کنار بگذارند، بگویند در مقام امثال هر دو تکلیف هم فعلی است، هم ازل النجاسة هم صلّ لکن به حکم عقل در باب امثال اهم را باید انجام بدهد، حالا اگر اهم را انجام نداده آن هم تکلیف بود صلّ بود دیگره، تکلیف صلّ را انجام بدهد، اصلاً این ترتب به آن معنا هم نیست که مرحوم آقای نائینی تصور کردند، نه اصلاً آن ترتب نیست، عرض کردم این مسئله این جاش خیلی من حیث المجموع خصوصاً در مدارس مکاتب اصولی متاخر شیعه خیلی تاثیرگذار بوده، فوق العاده یعنی خیلی جنجال آفرین است، خیلی بحث دنبال خودش آورده. خب یک بحث این بود که این تاثیر می کند، مقام امثال تاثیر می کند و تاثیرش این است که اگر در مقام امثال غصب و صلوة جمع شد تقیید می زند پس اقم الصلوة تقیید می خورد به غیر غصب ولو نداریم لا تصلّ فی الغصب، بگوییم خود لا تغصب این کفایت می کند که اقم الصلوة را تقیید بزند، از این جا حساب بکنید یا نه تقیید نمی زند لکن مکلف در مقام امثال این دو تا را جمع کرده، در

مقام امتثال که شد نه در مقام جمع، در مقام امتثال اگر شد فقط امر ازل النجاسة است، دیگه امر صلّ نیست، یکیش فقط هست و لذا اگر نماز خواند نمازش باطل است ولو قائل هم نشویم امر به شیء مقتضی نهی از ضد است چون بدون امر است، لا اقل بدون امر است یک راه دیگه، این هم یک راه، و لذا گفتند نماز در این صورتی که ازاله نجاست تعیین می کند باطل است

یک راه دیگه این هست که نه، خوب دقت بکنید! این بحث نیست، بحث سر این است که این امر صلوتی نیست اما نبودن امر صلوتی به خاطر این که امر به اهم است نه مطلقا نیست، چون گفتن ازاله بکن، حالا اگر عصیان کرد ازاله نکرد امر هست، این ترتب نائینی است، ترتب بحثش این است، یعنی این این جور می خواهد تصور بکند که یک مکتب می گفت امر ازل که آمد امر صلوة نیست و هو المشهور بینهم، یک مطلب گفت امر ازل هست امر صلّ هم هست، هر دو هست، به حکم عقل می گوید ازل را مقدم بکن، یک مطلب نائینی است، این بینهما است، این تصویر ترتب و اشکال ترتب مال این است، یک امر بینهما است

پرسش: این ربطی به عقل ندارد

آیت الله مددی: آهان، می گوید نیست اما نبودنش به خاطر امر اهم است نه مطلقا نیست، لذا اگر شما عصیان کردید و ازاله نکردید هست، این تصور کسانی که اشکال به این مکتب دارند اشکالشان این است، آن خلاصه اش این است که امر ازل امر صلوة را بر می دارد لکن موقت، نه دائمی، چون اهم هست نمی گوید نماز بخوان چون نمی تواند جمع بین دو تا بکند چون امر اهم هست امر صلّ نیست لکن این نیست نه این که این امر تمام شد، به قول ما همین جور متزلزل مثل عقد فضولی، متزلزل می ماند، اگر شما امتثال ازاله کردید آن وقت آن امر زنده می شود، آن امر نیست، اما اگر امتثال نکردید و عصیان کردید امر زنده می شود، پس آن امر هست پرسش: این ها به حکم عقل است یا در خود خطاب است؟

آیت الله مددی: نائینی می خواهد بگوید این به حکم عقل است، تمام مشکل این است، اگر جعل باشد که مشکل ندارد، اشکال این است که مرحوم نائینی می گوید عقل این اقتضا را دارد، این حکم عقلی است در باب اطاعت و امتثال، پس روشن شد مبانی چجوری است؟

این بحثی که در این جا شد در بحث تزاحم مرحوم نائینی این را زد به مقام امتثال و با این توضیحاتی که عرض کردیم و بحث هایی که آقایان انجام دادند و مرجحاتی که ذکر شد

مرحوم آقاضیا می گوید نه این ربطی به بحث قدرت ندارد، اصلا نکته آن نیست، این نکته شناخت اغراض مولا مهم است و الا شما می گوئید اگر قدرت نبود تکلیف نیست، حالا می خواهد قدرت دائمی نباشد یا قدرت به خاطر موردی مثل قصه تزاحم نباشد، چه فرق می کند؟ اما چون از راه اغراض رفته غرض هست، هم اغراضی که در ازاله هست هست و هم اغراضی که در باب صلوة، آن وقت ما به حکم عقل کیفیت جمع بین، مثلا یکیش موسع بود و یکیش مضیق بود این طوری جمع می کنیم

پس یک بحث در این جا اگر بخواهیم تحلیل بکنیم بحث اولی این است که آیا قدرت را، راجع به قدرت چی بگوییم؟ بحث دوم این است که تزاحم را چون مرحوم نائینی ربط به قدرت داد، آقاضیا می خواهد بگوید اصلا تزاحم ربطی به قدرت ندارد، بحث قدرت در تزاحم مطرح نکنید، اصلا ربطی به آن جهت ندارد، آن جهتی که در تزاحم است اغراض مولی است نه بحث قدرت، بحث قدرت نیست اگر بحث قدرت نشد اغراض مولی هم به همین نحوی که عرض کردیم، حالا ما می خواهیم اولاً برای این که مطلب روشن بشود یک اختصار ولو سابقاً هم صحبت کردیم راجع به قدرت صحبت کنیم مختصراً، بعد هم راجع به آن

پرسش: استاد ببخشید ثمره بحث آقاضیا این می شود که یک دانه از این امر ها برداشته می شود در ادله نجاست؟

آیت الله مددی: نه چون هر دو غرض هست باید تحصیل هر دو غرض بکنیم، یکیش موسع است و یکیش مضیق است، اول موسع است و بعداً مضیق، یکیش اهم است و یکیش مهم است، ما می دانیم با وجود اهم تحصیل غرض مولی به این است که اول اهم را انجام بدهیم بعد مهم، این تحصیل غرض مولی باید بشود

پرسش: مگر این که تا آخر وقت بایستد و ازاله هم نکند یعنی نماز اصلاً برایش واجب نیست؟

آیت الله مددی: چرا، آن به خاطر این که نماز دیگه مضیق می شود ازاله موسع است

این که شما چرا من الان از طرف آقاضیا جواب نمی دهم، باید خود مرحوم آقاضیا روی مبانی خودشان جواب بدهند

پس ما در این جا دو بحث را بیان می کنیم ان شا الله تعالی بلکه در واقع سه بحث، بحث دیگر هم یک نکته دیگر دارد که در خلال بحث:

بحث اول بحث قدرت که یک بحث عمومی است، ربطی به مانحن فیه ندارد و توضیحاتش گذشت و نکته بحث قدرت در حقیقت این که تکلیف غیر قادر، عاجز قبیح است که خب جای بحث نیست، تکلیف ایجاد داعی است، تحریک است، هیچ کدامش، مگر افرادی که دیکتاتور باشند و إلا در غیر از دیکتاتور ها تصویر تکلیف عاجز به یک کاری متصور نیست.

آنی که الان در حقیقت محل بحث در کلمات اعلام در این جا است اصل شرطیت قدرت نیست، بحث سر این است که در خطابات شرعی که ما داریم آیا خطابات شرعی فرد عاجز را می گیرد یا نه؟ بحث سر این است، و این نکته فنیش سر این است که آیا انحلال را قبول بکنیم یا نه؟ اگر انحلال را قبول کردیم خطاب منحل می شود، وقتی منحل شد این شخص که عاجز است شاملش نمی شود، انحلال را قبول نکردیم خطاب عام است روی عنوان مکلف است، خب ایشان هم مکلف است، عام است دیگه، فوقش عاجز است و چون عاجز است معذور است انجام نمی دهد اما خطاب به عنوان عامش هست، البته این بحث که یعنی ریشه بیشتر این بحث انحلال را که ما قائلیم یک شکل دیگری در اصول ابتدائا مطرح شد که آیا خطابات شرعی یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام آیا خاص هست به حاضرین، به کسانی که در زمان پیغمبر موجود بودند یا این خطاب شامل معدومین هم می شود؟ اصل بحث را، لعله، حالا فعلا در ذهنم این طور است، فعلا نسبت نمی دهم، به این صورت مطرح کردند برای موجودین در زمان پیغمبر و معدومین، بعد آمدند گفتند حالا فرض کنید موجود هم باشد در زمان پیغمبر، فرض کنید در زمان پیغمبر بوده در یمن بوده، چه اثر دارد؟ لذا بحث را آوردند این طور حاضرین در مجلس خطاب نه موجودین در زمان پیغمبر، هم زمان پیغمبر باشند هم در مجلس باشند که بگوید یا ایها الذین آمنوا، حالا در یمن است مثلا چه؟ لذا این دو تا تعبیر دارد، موجودین و حاضرین، مراد از موجودین کسانی که در زمان پیغمبر باشند، تعبیر به حاضرین کسانی که در مجلس حاضر باشند، به این نحو این بحث مطرح شده اما به آن نحو مطرح نشده.

آن نحو دوم بیشتر مثلاً بین ما ها، بعضی ها می گفتند نه خطابات قرآن شامل معدومین است، یا ایها الذین آمنوا هر کسی که مومن است تا روز قیامت، فرق نمی کند، می خواهد زمان پیغمبر باشد یا نباشد حاضر در مجلس خطاب باشد یا نباشد، هیچ فرقی در این جهت نمی کند، یا ایها الذین آمنوا شاملش است، این بحث را از آن جهت گفتیم، امروزه عرض کردم بعد از بعضی بحث ها در حوزه های ما چون لفظ خطابات قانونی هم یواش یواش رواج پیدا کرد این ها آمدند گفتند که آیا خطابات شرعی از قبیل خطابات قانونی است یا نه؟ اگر از قبیل خطابات قانونی باشد انحلال ندارد، حتی خود یا ایها الذین آمنوا انحلال ندارد اما از قبیل خطابات قانونی نباشد انحلال دارد مخصوصاً خطابات عبد و مولی، دقت بکنید در ذهنیت قدیم انصافاً خطاب خطاب عبد و مولی و انحلال است، نمی شود انکار کرد یعنی به عبارة اخرى اگر مولی به عبدش می گفت آب بیاور وقتی می گوید فاغسلوا وجوهکم، إذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهکم این فاغسلوا وجوهکم را این جور معنا می کردند کانما پیغمبر یا خدا گفته زید اغسل وجهک، عمرو وجهک، حسن و حسین یکی یکی، و این تصور همان تصور رائجی بود، ما این ها توضیحاتش را سابقاً عرض کردیم دیگه خودمان را خسته نکنیم، همان تصور رائجی بود که در آن زمان بود یعنی به عبارة اخرى می آمدند این خطاب را کانما یک مولایی به صد تا عبد بگوید، مثلاً بگوید شما مثلاً یک پارچ آب بیاورید در این زمین بریزید، صد تا عبدند، یعنی عبد شماره یک و دو و سه، تو یک پارچ آب، آن یک پارچه آب، این طوری، این اغسل وجوهکم را این جور می فهمیدند، یعنی اغسل وجوهکم را مثل این که مخاطب صد تا عبد باشد، چطور یعنی هر کدام یک تکلیف دارند این ها هم این طور، این یک تفکر است اصلاً نه این که خیال بکنید بحث این باشد که، یک عده هم می فهمیدند نه فاغسلوا چون به صیغه جمع آمده این صیغه جمع آمده ذات مکلف را در نظر گرفته نه فرد، لذا ولو که در قرآن در زمان نزول قرآن حتی بعد، حتی قرن ها بعد تفکر و رابطه عبد و مولی کاملاً حاکم بود لکن معذک از این عنوان عبد و مولا در نمی آمد، بعد ها این اصطلاح را آوردند که این یک خطاب قانونی است، در خطاب قانونی انحلال نیست، این عنوان جعل می شود بر عنوان مکلف، مکلف این جوری وضو می گیرد صورتش را بشوید، دقت فرمودید؟ لذا این را خوب دقت بکنید! عرض کردم در حوزه های ما الان خب بحث خطابات قانونی است لکن من توضیحاتش را عرض کردم بحث فقط بحث خطاب نیست، روح قانون هم

یعنی روح شریعت را باید حساب کرد و لذا ما از آن تعبیر کردیم به فضاهای اصولی که هشت تا فضا قرار دادیم، یکیش فضای

قانونی بود، اصلاً خود قانون دارای فضای خاص خودش است

پرسش: این هم مالش همان انحلالی می شود

آیت الله مددی: نه قانونی انحلالی نمی شود، اصلاً دارای فضای خاص خودش است، و بحثش فقط سر خطاب نیست که انحلالی بشود.

پرسش: وقتی می گوید غسل بکنید

آیت الله مددی: انحلال چرا بشود؟ یعنی مکلف غسل بکند

پرسش: یعنی همه

آیت الله مددی: می دانم همه نه به عنوان فرد

پرسش: هر موقع شد

آیت الله مددی: می دانم سلمنا، اما نه فرد را نگاه بکند، مکلف را نگاه می کند، جامعه را نگاه می کند

پس لذا ما این را توضیحات کافی عرض کردیم

پرسش: مبهم ۲۸:۵

آیت الله مددی: عرض کردم این بحث قانونی جهات دیگه هم دارد، فرض کنید مثلاً در کفایه آمده که تجری ظلم علی المولی، این

مال مولی و عبد است، این ربطی به خطاب ندارد، این به روح قانون، در تفکر قانونی ظلم بر مولا نیست چون مولایی مطرح نیست،

در تفکر قانونی آنچه که انسان اگر تخلف قانونی کرد به خودش ضربه می زند، به جامعه اش ضربه می زند و لذا وقتی در قرآن می

خوانیم و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون، ببینید انفسهم این روح، روح قانونی است.

پرسش: کلی در ضمن فرد می شود

آیت الله مددی: نه باز نمی شود، اصلاً کار ندارد، اصلاً این بحث افراد و کلی این جا نیست

لذا ما این را توضیحاتش را عرض کردیم، دیگه حالا خیلی هم تکرار می شود، یک بحث روح قانون داریم و قانون داریم مثلا یکی از چیزهایی که در روح قانون بود این بود که مواد قانونی باید انسجام باهم داشته باشند، تسانخ داشته باشند، اصولا در قانون یک روح حاکم است اما در اوامر عبد و مولا لازم نیست که مولا حرف هایش با همدیگه انسجام داشته باشد، صبح یک چیزی می گوید و شب یک چیزی می گوید، انسجام در او لازم نیست، دقت بکنید این مربوط به خطاب نیست، این مربوط به روح قانون است، روح قانون یک روح، مثلا فرض کنید چون قوانین بشری را می دانید زوایای مختلف و نکات مختلف دارد مثلا در یک قانون روی آزادی های فردی خیلی کار می کند، این روح حاکم بر آن قانون است، مواد قانونی باید با این منسجم باشند، در یک قانون فرض کنید مسئله دولت و نظام بیشتر کار می کند، در یک مسئله آزادی های دولتی را بیشتر حساب می کند و هلم جرا، نظام هایی که بشر الان دارد نظام یکنواختی نیست، این ها یک روح حاکمی دارند برایش، این دنباله عبد و مولی و وظیفه و مولویت و این حرف ها اصلا نیست، یکی از نکاتش هم خطابش است، خطاب یکی از مسائل قانونی است، یکی از نکاتی که هست اگر قانون باشد خطابات قانونی در این نکته اش باز طبیعتا انحلالی نیستند، به خلاف خطابات عبد و مولی، خطاب مولی انحلالی است، وقتی به ده تا برده اش می گوید لباس بپوشید تو یکی، این انحلال می شود، لذا این یک ادبیات قانونی است، خطاب ادبیات است پس یک روح قانون دارد، یک حساب خاص خود قانون دارد، یک ادبیات قانونی هم داریم، یکی از نکاتی که در باب قانون است ادبیاتش است، دقت فرمودید؟ آن وقت یک مشکل اساسی را من کرارا عرض کردم ما در زمان صدور آیات و حتی صدور روایات جامعه عرب، جامعه مکه، جامعه مدینه طبیعتا یک جامعه قانونی نبودند لذا عرض کردم پیغمبر اکرم که به مدینه تشریف آوردند یک قراردادی را به اصطلاح امروزی ها، چند دفعه هم عرض کردم، چاپ هم شده به فارسی ترجمه شده که مجموعا با جمع شواهد ۵۲ مواد می شود به عنوان یک نفر خارجی جمع کرده به فارسی ترجمه شده، نخستین قانون اساسی دنیا اسمش را گذاشته، روابطی که بین مسلمان ها و یهود در مدینه قرار می دهند، این جنبه روح قانونی دارد، این ۵۲ ماده است، چاپ شده، عرض کردم ۵۲ را از جاهای مختلف، طبقات ابن سعد و مثلا کتاب اموال و این ها جمع کرده، بد هم نیست، زحمت کشیدند و با همدیگه جمع و جورش کرده، وصله پینه کرده، ۵۲ ماده در آورده

.....

به عنوان روح قانونی که حاکم است، در خود عرب نبود، إنما الکلام خوب دقت بکنید این که شریعت مقدسه به عنوان این که شریعت خاتم است تا روز قیامت، طبیعتا این دیگه نمی تواند از راه عبد و مولی وارد بشود، طبیعتا باید روح قانون باشد، طبیعتش این است یعنی یک انسجامی را در تمام افراد بشر تا روز قیامت حساب بکند، این طبیعتش این است، طبیعت این تفکر این است و لذا روح این شریعت روح قانونی است اما بحثی که هست این است که خطاباتش متغیر است، بالفعل هم مثلا خطابات قرآنی یکنواخت نیستند مثلا ما در قرآن داریم فاغسلوا وجوهکم، این به عامه مکلفین می خورد، در قرآن داریم السارق و السارق فاقطعوا ایدیها این به خصوص قاضی و حاکم می خورد، هر کسی که نمی آید دست دزد را ببرد، فاقطعوا ایدیهم، ظاهر خطابش با فاغسلوا یکی است، صیغه جمع است، ظاهر خطاب یکی است اما آن یک نحوه خطاب است این یک نحوه خطاب است، اقم الصلوة لدلوك الشمس ظاهرش خطاب به رسول الله است، مراد کل امت اسلامی است، یا ایها النبی، اول نبی آورد، إذا طلقتم النساء، اول مفرد آورد بعد جمع آورد، إذا طلقتم النساء، مراد کل امت اسلامی است، این که در شریعت مقدسه حتی خود قرآن خطابات به یک شکل واحدی نیست، این نیست که همه اش از قبیل فاغسلوا وجوهکم باشد لذا این مسئله مطرح می شود که آیا خطابات قرآنی را ادبیات عبد و مولی معنا بکنیم یا ادبیات قانونی؟ و عرض کردیم اگر ما باشیم انصافش، انصاف قصه آن ادبیات رائجی که حالا غیر از قرآن در روایات آمده و در کلمات علمای اصولی و فقها در این چند قرآن آمده انصافا ادبیات عبد و مولی است، ادبیاتش ادبیات عبد و مولی است، این را نمی شود انکار کرد، قابل انکار نیست اما روح، روح قانونی است، فقط چیزی که هست بیاییم بگوییم مادام روح قانونی است این روح بر ادبیات غلبه پیدا می کند و ادبیات را هم باید قانونی معنا بکنیم، گفت کم ترک الاول للآخر، انصافش این است، می گویم عرض کردم روایتی هست سندش خیلی هم صحیح نیست، بد نیست اجمالا که حضرت رضا به آن محمد ابن زید می فرمایند مردم راجع به ما چی می گویند؟ می گوید که مردم می گویند که ما ها عبد شما هستیم، برده شما هستیم، ببینید اصلا این تصور خطاب عبد و مولا نکرده، تصور بردگی کرده، می گوید ما برده شما، حضرت می فرماید نه شما برده ما نیستیم، کجا برده هستید؟! شما برایتان واجب است اطاعت حرف ما نه این که برده ما هستید، دقت کردید؟ یعنی تصور عبد و مولی و خطابات عبد و مولی این قدر قوی

.....

بوده که اصلاً خیال کردند عبد است، بحث عبد و مولی مطرح است پس یک بحث اساسی این است که ما امروز خیلی موجز گفتیم چون احتیاج به شرح طولانی دارد و آن این که یکی روح، بعضی ها چون بحث خطابات قانونی را مطرح کردند خیال کردند بحث فقط، نه ما درباره قانون نکات مختلفی داریم، یکی روح روح قانونی هست، یا روح روابط عبد و مولی است، که مثلاً بگوییم مثل رابطه عبد و مولی، مولای حقیقی و حق الطاعة و از این حرف ها، نه اصلاً روح روح قانونی است، این مسائلی از این قبیل در آن جا مطرح نیست لکن ادبیات را نمی شود انکار کرد، انصافش بینی و بین الله ادبیاتش به احتمال قوی، ظواهر ادبیاتش ادبیات عبد و مولی است مگر بگوییم چون روح حاکم است این ادبیات عبد و مولی را باید برگردانیم تفسیر بکنیم به ادبیات قانونی و إلا روح، حکومت روح قانون اقتضایش این است، اصولاً این شریعتی که بخواهد با این ترتیب تا روز قیامت برای تمام افراد بشر در تمام نقاط زمین به عنوان یک نظام حاکم باشد غیر از این راهی ندارد یعنی غیر از این که روح روح قانونی باشد غیر از آن راهی ندارد، دیگه چون وقت گذشت یکمی تکمیلش را فردا ان شا الله

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين